

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

سیدموسی عثمان هستی

۰۶ دسمبر ۲۰۱۱

چه سبب شد تادر یادداشتهای گذشته خودتجدید نظر کردم؟

بر من بگوید که چه چاره کنم

یا که آغاز سخن به پیغاره کنم

افشاء شده آن آشنای دیرینه من

مجبور که یادداشت خودپاره کنم

آقای وهمن سلام،

سلام دادن مربوط به دین مانیت ارتباط به فرهنگ وکلچریبای شرق دارد که تمام ملیت های شرق وقتی که روبرو می شوند ویا نامه نوشته می کنند هرچیز را فراموش کنند سلام را فراموش نمی کنند.

گرچه ضرب المثل وجود دارد که سلام روستازادگان بی مطلب نیست ویا می گویند فلان کس را دیدید جانب مقابل می گوید بلی دیدم. چه گفت؟ چیزی نگفت یک سلام خشک هم نگفت

ب خاطری که دوست عزیزما آقای عنایت وهمن که من شاید وی را دیده باشم ویا ندیده باشم گله نکند اولتراز همه سلام خدمت شان تقدیم کردم

نوشته شما را که در قسمت معلم وشاگردان خیلی زیبا وآموزنده بود خواندم یادم آمد که من هم به مثل آن معلم وشاگردچنین کاغذی به نام خاطرات در لابه لای اوراق زرد رنگ گذشته دارم با یک تفاوت خیلی ناچیز وکوچک.

یادداشتی که معلم به شاگرد داده بود بعد از گذشته شدن شاگرد در جنگ ویتنام از جیب شاگرد پیدا شد به تأیید همان ورق یادداشت معلم مقتول هم یادداشت خود را در کلیسا از جیب خود کشید که هر دو ورقی کدیگر را تأیید می کرد ولی من کاغذ کهنه وفرستوده یادداشت را بعد از خواندن نوشته شما بیرون کردم ورق زدم نام وخاطراتی از یک انسان پست خود فروخته تاریخ زده را در روی یادداشت های خود دیدم با خود می گفتم اوزنده است ولی در تاریخ مرده، دیگر ضرورت نیست که در این یادداشت نام آن آشنای خاین را نگهداری کنم.

که بعد از مرگ من دفترچه خاطرات مرا بخوانند و من که بی گناه هستم به جرم سلام و علیک در ردیف خائنین تاریخ نامم نوشته شود بعد از عمر هفتاد و چهار سال فهمیدم که نوشتن خاطرات هم خوب است و هم بد.

آن دوست خاین که با من آشنائی داشت امروز فکر می کنم که من و میوند وال را به خاطر گرفتن چوکی و مقام قربانی ساخت از لایه لای خاطرات خود نام وی را بیرون کردم و به خاطر میوند وال، کتبخان، ماما زرغون شاه، خان محمد خان مرستیال که حیثیت کاکای بزگوار را به من داشت و غیره که در زندان با ما بودند به روان پاک شان دعا کردم یادداشتی که پراز محبت در قسمت آن آشنای نمک به حرام نوشته بودم خط بطلان به روی هر سطر کشیدم و به جاسوسان آن زمان و اکنون لعنت فرستادم و در پهلوی نام آن شخص و طنفروش نوشتم کرم و پیکار خائنین مانند زهریست که سقراط نوشید.

آقای عنایت و همن زنده باشید که نوشته شما سبب شد تا من هم به یادداشت های خود تجدید نظر کنم.